

تحقیقی پیرامون حدیث قرطاس

نویسنده:
احمد گلستانی

عنوان کتاب:

تحقیقی پیرامون حدیث قرطاس

تألیف:

احمد گلستانی

موضوع:

پاسخ به شبهات و نقد کتابها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- تحقیق پیرامون حدیث قرطاس ۳
- معنی لغوی و اصطلاحی قرطاس ۳
- مجموعه اعتراضات وارده بر حدیث قرطاس ۴
- تحقیق حدیث قرطاس به اعتبار سند ۶
- آیا نسبت هذیان به پیامبر از طرف حضرت ﷺ صحیح است؟! ۸
- حضرت ﷺ و مخالفت با دستور آنحضرت ﷺ ۱۰
- آیا اعمال حضرت ﷺ حبط و برباد شده‌اند؟! ۲۲
- آیا نسبت تزییع حق مسلمین به حضرت ﷺ درست است؟! ۲۴
- آیا حضرت عمر به حجیت حدیث معتقد بودند یا خیر؟! ۲۵

تحقیقی پیرامون حدیث قرطاس

معنی لغوی و اصطلاحی قرطاس

قرطاس مفرد قرطیس و به معنای کاغذ است. هر دو لفظ (قرطاس و قرطیس) در قرآن مجید بکار رفته‌اند ﴿لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾﴾ [الأنعام: ٧]. «اگر ما کتابی بفرستیم در کاغذیکه آن را بدست خود لمس کنند باز کافران گویند این نیست مگر سحری آشکار».

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قِرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا﴾ [الأنعام: ٩٢].

«و آن کسانی که گفتند خدا بر هیچ از بشر کتابی نفرستاده، خدا را نشناختند. ای پیامبر بگو به آنها کتابی را که موسی آورد و در آن نور هدایت برای مردم بود آنرا چه کسی فرستاد؟ که شما آیاتش را در اوراق نگاشتید بعضی را آشکار نمودید و بسیاری را پنهان نمودید».

حدیث قرطاس به حدیثی گفته می‌شود که آنحضرت ﷺ در مرض وفاتش هنگامی که اصحاب کرام گرداگرد او جمع شده بودند، به آنها فرمود: قلم و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسیم، که بعد از من گمراه نشوید. لهذا این حدیث به حدیث قرطاس مشهور گردید. حدیث قرطاس با الفاظ ذیل روایت شده است.

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ E قَالَ لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!».

حدیث قرطاس یکی از احادیث اختلافی است که بسیاری از فرصت طلبان بوسیله‌ی آن بر حضرت ﷺ انتقاد کرده و ایشان را مورد حمله و هدف اعتراضات خود قرار داده‌اند. و از آن استنباطاتی مطابق با فکر و اندیشه خود که در بعضی موارد برداشت‌های سطحی و ظاهری از این حدیث، سبب نگرش بد نسبت به این بزرگوار (حضرت عمر ؓ شده است) حتی که بعضی‌ها همچون تیجانی این شخصیت را آماج اعتراضات شدید خود قرار داده‌اند و عقیده صحیح اهل سنت را خدشه دار نموده‌اند و از این رو تصمیم بر آن شد تا مجموعه برداشت‌های مختلف علما را در قالب اعتراضات بیان داشته و عقیده راسخ اهل سنت را نسبت به این نوع اتهامات روشن نموده و به پاسخ و برداشت درست حدیث پرداخته شود.

مجموعه اعتراضات وارده بر حدیث قرطاس

مجموعه اعتراضاتی که بر حدیث قرطاس شده است به شرح ذیل‌اند:

۱- حضرت ﷺ به حضرت پیامبر ؐ نسبت هذیان دادند و این توهینی است به پیامبر ؐ و هر کسی که به پیامبر توهین کند از دایره اسلام خارج می‌شود لذا حضرت ﷺ از دایره اسلام خارج است!!! (نعوذ بالله)

۲- پیامبر همه اقوالش بنا به آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳]. وحی شمرده می‌شوند، به حضرت ﷺ دستور دادند که قلم و دوات بیاور ولی او در جواب پیامبر حسبنا کتاب الله گفته و به وحی عمل نکرد و دستور آنحضرت را نادیده گرفته و با سر باز زدن از دستور پیامبر، سبب ایذاء آنحضرت را فراهم آورد و مطابق با آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ۗ﴾ [الأحزاب: ۵۷]. مورد لعن و نفرین خداوند قرار می‌گیرد.

۳- پیامبر اکرم ؐ خواستند مسئله ولایت و خلافت را با کتابت برای حضرت علی ؓ بیمه کنند و او را جانشین بلافصل خود معرفی نمایند، ولی حضرت عمر متوجه

شده مانع کتابت شد!!.

۴- حضرت عليه السلام بوسیله انکار و جلوگیری از آوردن قلم و دوات سبب تنازع عند النبی شد و بنا به آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲۱﴾ [الحجرات: ۲]. «ای اهل ایمان بالای صدای پیامبر صدا بلند می‌کند و بر او فریاد بر مکشید مانند فریاد کشیدن بعضی از شما که این کار، اعمال نیک تان را محو می‌کند و شما نمی‌فهمید». اعمال خود را حبط و برباد ساخت.

۵- حضرت عليه السلام حق مسلمین (تعیین خلیفه و جانشین بعد از پیغمبر) را تلف کرد و به مسلمین جهان (العیاذ بالله) خیانت نمود.

۶- حضرت عليه السلام در مقابل کلام رسول الله حسبنا الله گفتند و با این نظر خود، امت اسلامی را از سنت بر حذر داشتند و این قولش مخالف آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «اطاعت خدا و رسول و فرمانداران را بکنید». است زیرا ایشان از دستور و اطاعت پیامبر که همانا دستور خداوند است سرپیچی کردند و مشمول حدیث: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ». «کسی که من از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و کسی که نافرمانی من را کند نافرمانی خدا را کرده است» قرار می‌گیرد.

علمای اهل سنت و جماعت در پاسخ به این اعتراضات ساکت ننشسته‌اند بلکه این نوع اعتراضات را با پاسخ‌های جالب و بجا جواب داده‌اند ولی از آنجایی که اکثر این کتابها به زبان عربی و اردو هستند و برادران فارسی زبان نمی‌توانند از آنها استفاده کنند، تصمیم بر آن شد تا مجموعه‌ای از پاسخ خدمت خوانندگان عزیز تقدیم گردد امید است مورد اعتنای خوانندگان و دانشجویان گرامی قرار گیرد.

تحقیق حدیث قرطاس به اعتبار سند

عده‌ای از علماء بر این نظراند که حدیث قرطاس از نظر سند ضعیف و غیر معتبر است و آن را بطور کلی مردود می‌دانند البته ناگفته نماند که این دسته از علما با تحقیق و بررسی‌هایی که در زمینه‌ی این روایت بعمل آورده‌اند ثابت کرده‌اند که خبر قلم و قرطاس در اساس موضوع و روایت آن از پیامبر ﷺ به هیچ وجه صحیح نیست (علامه برقی در کتاب رهنمود سنت در رد اهل بدعت و شیخ عبد الرحیم خطیب در کتاب شیخین و نویسنده کتاب سیمای فاروق اعظم بر این نظراند. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتابهای مذکور مراجعه شود).

چنانچه استاد طه در کتاب مرآة الاسلام می‌گوید این خبر گرچه در کتب صحاح هم روایت شده ولی متن و محتوا، طرق و القاءات آن مانع قبول صحت حدیث می‌باشد مجموعه دلایلی که این دسته از علماء برای ضعف و معلول قرار دادن حدیث استدلال می‌کنند از قرار ذیل است:

۱- از میان آن همه صحابه که در جلسه حضور داشتند بغیر از عبد الله بن عباس هیچ کسی روای حدیث قرطاس نیست و بنا به قول ابن عباس که می‌فرماید: «توفی رسول الله و انا ابن عشر سنین» «آنحضرت در حالیکه من ده ساله بودم وفات کردند». معلوم می‌شود که در آن جلسه افراد خردسال حضور نداشته‌اند لذا ابن عباس در جلسه حضور نداشته و اگر پیامبر چنین سخنی را بیان می‌داشتند، حتماً صحابه دیگر آنرا روایت می‌نمودند. عدم روایت دیگران بیانگر این است که پیامبر ﷺ چنین سخنی را بیان نداشته است.

۲- خداوند در آیات متعددی آنحضرت را اُمّی معرفی نموده است و اُمّی به کسی گفته می‌شود که سواد خواندن و نوشتن را ندارد. اگر بگوییم که پیامبر ﷺ در آخرین لحظات زندگی‌اش دستور می‌دهند که قلم و کاغذ بیاورند تا برای شما چیزی بنویسم، این مخالف صریح آیات و کلام خداوند است که می‌فرماید: «ما کنت تتلوا من قبله من

کتاب ولا تحطه بيمينك إذا لارتاب المبطلون». «و قبل از آن نتوانستی کتابی را بخوانی و به خطی بنویسی تا بمادا مبطلان در نبوت تو شک کنند». و یا اینکه در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَقَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِ النَّبِيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸]. «پس ایمان بیاورید به خدا و رسولش پیغمبر امی، آن پیامبری که فقط به خدا و سخنان خدا بگردد و شما باید پیرو او شوید تا هدایت یابید».

از گفته فوق (تقاضای کتابت توسط شخص پیامبر) چنین بر می‌آید که در طول سالهای مدیدی قصه امی بودن آنحضرت یک قصه ساختگی بوده و وی می‌توانسته است بنویسد و در پایان عمرش قصه امی بودن را برملا ساخته‌اند (العیاذ بالله)

۳- پیامبر اکرم ﷺ با لغت اهل حجاز صحبت می‌کردند و الفاظی که در حدیث است بطور هلمّوا، صیغه جمع استعمال شده، مخالف با عادت و ورش وی می‌باشد زیرا که اهل حجاز کلمه هلمّ (صیغه مفرد) را برای تشبیه و جمع بطور یکسان استعمال می‌کردند ولی در حدیث صیغه هلمّوا که لغت بنی تمیم است بکار رفته است.

۴- لفظ «قوموا عنی» خلاف عادت و اخلاق آنحضرت ﷺ می‌باشد، کسی که رحمت للعالمین است و خداوند در وصف وی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. چگونه اصحابش را از محفل خارج می‌کند.

۵- نسیان راوی که می‌گوید: «نسیت الثالثة» دال بر ضعف حافظه راوی است و این جرحی دیگر بر راوی حدیث قرطاس است.

۶- در این روایت آمده است که آنحضرت ﷺ فرمودند: «قلم و دوات بیاورید تا گمراه نشوید و اصحاب، قلم و دوات نیاوردند و پیامبر ﷺ نیز از مسئله قلم و دوات سکوت کردند و آنرا دیگر مطرح نساخت؛ از مفهوم این قضیه بر می‌آید که پیامبر ﷺ، خودش اسباب گمراهی امت را فراهم ساخته‌اند (نعوذ بالله)

۷- مسئله دیگر اینکه اصحاب وقتی که قلم و دوات نیاوردند آیا گمراه شدند یا خیر؟ در صورتیکه معتقد به گمراهی همه صحابه باشیم در آنوقت هیچیک از اهل بیت نیز از

این قاعده استثناء نمی‌شود و مسئله ضلالت و گمراهی در حق آنها نیز ثابت می‌شود که این خود مخالف آیات و احادیث و اجماع امت است و اگر بگوییم که گمراه نشده‌اند این مخالف حدیث قرطاس می‌شود که می‌فرماید: «اَثْتُونِي بِكِتَابٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا اَبَدًا».

بنابر دلائل مذکوره، حدیث قرطاس حدیثی است ضعیف، و معلول که خبر واحد نیز می‌باشد و بوسیله آن نمی‌توانیم صحابی جلیل القدری چون حضرت ع را مورد انتقاد و بازخواست قرار بدهیم. ولی تعدادی دیگری از علما و محققین (امام بخاری، امام مسلم، علامه بدر الدین عینی، علامه ابن حجر و...) قایل به صحت حدیث‌اند و جواب اعتراضات را به نحوی دیگر بیان داشته‌اند که در صفحات آینده به این جوابها می‌پردازیم.

آیا نسبت هذیان به پیامبر از طرف حضرت ع صحیح است؟!

اولین استنباطی که از این حدیث شده است اینست که: حضرت ع با کمال جرأت و گستاخی به پیامبر ص نسبت هذیان دادند و گفتند: «اهجر رسول الله». باید دانست که این اعتراض سطحی و بی پایه‌ای می‌باشد که از این حدیث استنباط نموده‌اند. زیرا که معنی و مفهوم حدیث آنگونه که آنرا بیان می‌کنند نیست بلکه معانی مختلفی دارد که علما آنرا اینگونه مطرح نموده‌اند:

۱- مصدر هجر بر دو وزن فَعَلَ و فَعَّلَ (هَجَرَ و هَجَّرَ) می‌آید که هجر به معنی ترک کردن و هجرت نمودن می‌آید و در اینجا مراد از اَهَجَّرَ همان معنای دوم (ترک کردن) منظور بوده، چنانچه در تاج العروس این معنی آمده است لذا معنی جمله بدینگونه می‌باشد: «استفهموا رسول الله هل يفارقنا؟ حيث يأمرنا بكتابة وصية». از آنحضرت پرسید آیا ما را ترک می‌نماید که به نوشتن وصیت دستور می‌فرماید.

این یک نوع استفهامی است که حضرت ع از دیگران پرسید که از آنحضرت ص پرسید آیا دنیا را وداع می‌گوید و به دار باقی می‌پیوندد؟

۲- جمله اهجر رسول الله استفهام انکاری است و به معنای لم یهجر رسول الله (یعنی پیامبر ﷺ هذیان نمی گوید) می آید.

۳- قول اهجر رسول الله توسط حضرت عمر گفته نشده بلکه این جمله از جانب ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است.

۴- در بسیاری از روایت های حدیث قرطاس، لفظ «قال بعضهم اهجر رسول الله» آمده است.

و از لفظ بعضهم چنین بر می آید که تنها حضرت رضی الله عنهما این حرف را نگفته اند، بلکه عده ای این حرف را بیان داشته اند. همچنین در حدیث، لفظ قالوا اهجر رسول الله آمده است و آنچه معلوم است، اینست که قالوا صیغه جمع مذکر است لذا قائلین قول اهجر رسول الله جمعی بوده اند نه حضرت رضی الله عنهما. لذا اگر مراد از اهجر هذیان باشد دیگران نیز با حضرت عمر شریک می شوند. در آنصورت اعتراض تنها به حضرت رضی الله عنهما بر نمی گردد بلکه جمع کثیری از اهل بیت حاضر در مجلس در این اعتراض داخل هستند. در این صورت حضرت رضی الله عنهما از دو حالت خالی نیستند یا آنکه جزو موافقین کتابت بوده اند یا جزء مخالفین (عدم کتابت).

در صورت اول که موافق باشند عیناً همان اعتراضی که به حضرت رضی الله عنهما می شود به حضرت رضی الله عنهما نیز بر می گردد و همان جوابی که برای حضرت رضی الله عنهما ذکر شود همان جواب در حق حضرت عمر نیز پذیرفته می شود.

در صورت ثانی که حضرت رضی الله عنهما مخالف باشد باز هم از دو حالت خالی نیست یا اینکه مخالفت را ظاهر کرده اند و دیگران را از این قول منع کرده اند و یا اینکه در اینجا سکوت کرده اند.

در صورت اول که ایشان مخالف و مانع باشد این خود مایه رنجش پیامبر ﷺ و سبب حبط اعمال می گردد، زیرا این تنازع و رفع صوت عند النبی ﷺ است و مخالف آیه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲]. می‌باشد.

در این صورت همان اعتراضی که در حق حضرت ﷺ شده، عیناً همان اعتراض در حق حضرت ﷺ نیز صادق می‌آید لذا هر جوابی که در حق ﷺ پذیرفته شود همان جواب در حق حضرت ﷺ پذیرفته می‌شود.

و اگر بگوییم که حضرت ﷺ در این مکانی که بر پیامبر توهین شده، سکوت اختیار کرده است و از او دفاع ننموده و حق را با سکوت خود پایمال کرده است، بر مقام شامخ حضرت ﷺ اعتراض می‌شود که: آیا این عمل او بر بی‌وفایی حضرت ﷺ نسبت به پیامبر حمل نمی‌شود و چگونه او به خود می‌قبولاند که نزداو که به شیر خدا ملقب است، بر پیامبر توهین شود و از ذوالفقارش کار نگیرد و در صورت توهین باز هم ایشان سکوت کنند. سکوت دیگر چرا؟ آیا از مخالفین می‌ترسیدند؟ آیا طرفداران حق و حقیقت در این مجلس نبودند که با حضرت ﷺ یکصدا شوند و علیه باطل شورش کنند؟ اگر بودند چرا جلوی این همه فساد و توهین را نگرفتند؟ آیا مقام و جرأت حضرت ﷺ به جرأت آن صحابی که در مقابل کفار می‌گوید: من راضی نیستم که در پای حضرت محمد ﷺ خاری بخلد و به او توهین شود، نمی‌رسد و آیا...؟

حضرت ﷺ و مخالفت با دستور آنحضرت ﷺ

دومین اعتراضی که بر حضرت عمر شده بود اینکه ایشان مخالف دستور آنحضرت عمل کردند و کلام او را که وحی است زیر پا گذاشت.

اولاً: باید دانست که کلیه اقوال و افعال آنحضرت به عنوان وحی تلقی نمی‌شود بلکه در بعضی جاها امر و دستور ایشان جنبه استحبابی و مشورتی دارد، چنانچه صیغه‌های امر زیادی در احادیث وجود دارد که برای استحباب است و اگر کسی به آن عمل نکند گنہکار نمی‌شود همچون آیه: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ [المائدة: ۲]. که صید بعد از احرام

مستحب است نه واجب و کسی که صید نکند عاصی و گنهکار نیست و نمی‌توانیم این فرد را مخالف دستور خداوند قلمداد کنیم و او را از دایره اسلام خارج نماییم.

همانند این آیات، بسیاری از اقوال آنحضرت بوده‌اند که جنبه استحبابی و مشورتی را دارند لذا در اینجا که دستور به آوردن دوات و قلم نمودند امرشان برای استحباب بوده و جنبه اختیاری را دارد نه لازمی را؛ و اگر حضرت عمر بنا بر تشخیص بجای خود حالات آنحضرت که در آوردن دوات و قلم سبب ایذاء او بود به این امر عمل نکند، گنهکار نمی‌شود.

ثانیاً: آن کلامی، وحی تلقی می‌شود که وحی متلو باشد نه غیر متلو و مراد آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. وحی متلو است نه غیر متلو بدلیل اینکه بعد از این آیه لفظ ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾ مذکور است.

ثالثاً: اگر کلیه اقوال آنحضرت را واجب العمل بدانیم در اینصورت بر حضرت علی ع و بسیاری از صحابه جلیل القدر اعتراض وارد می‌شود. زیرا که آنها در بسیاری جاها به دستور آنحضرت عمل نکرده‌اند و در این باره روایت‌های متعددی وجود دارد که در این رساله به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱- هنگامیکه آنحضرت در صلح حدیبیه صلح نامه نوشتند و در پایان آن، دستور دادند که محمد رسول الله را بنویسد بعد از آن مشرکین اعتراض کردند که ما شما را رسول الله نمی‌دانیم، لذا رسول الله را حذف کنید و تنها محمد بنویسید، آنحضرت ع به حضرت ع فرمودند: «امح رسول الله» (لفظ رسول الله را از پایان صلح نامه پاک کنید) اما حضرت ع در جواب ایشان فرمودند: «والله لا امحوك ابداً» «قسم به خدا اسم شما را پاک نخواهم کرد». حتی مسئله به آنجا رسید که آنحضرت فرمودند: به من نشان بدهید تا آنرا پاک کنم. لذا خودش آنرا پاک کرد.

اگر قرار باشد که کلیه اقوال آنحضرت واجب العمل باشد در این صورت آیا بر علی علیه السلام واجب بود که لفظ رسول الله را پاک کند یا خیر؟
اگر واجب بود چرا به واجب عمل نکرد؟ اگر مستحب بوده در مسئله قلم و دوات نیز مستحب بوده است.

۲- روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله به منزل حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام تشریف آوردند و به ایشان هفت دینار دادند و فرمودند: وقتی که صلی الله علیه و آله آمد هفت دینار را به او بده و بگو که پیامبر فرموده‌اند تا برای اهلیه خود طعام بخرید. وقتی که حضرت صلی الله علیه و آله آمدند حضرت فاطمه علیها السلام هفت دینار را به ایشان تحویل داده و دستور پیامبر را نیز بیان داشتند. حضرت صلی الله علیه و آله در حالیکه به طرف بازار می‌رفت، در بین راه به سائلی برخورد و هفت دینار را به او داد و برای اهلیه خود طعام نخرید. (محمد بن بابویه در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب این روایت را نقل کرده‌اند).

اگر قرار باشد که اقوال و دستورات آنحضرت صلی الله علیه و آله واجب العمل باشد، در اینجا نیز آن دستور باید واجب الاجرا می‌شد ولی حضرت صلی الله علیه و آله به آن توجهی نکرد و به آن جامعه عمل نپوشاند. لذا حضرت صلی الله علیه و آله در عدم توجه به این دستور حتماً دارای یکی از اندیشه‌های ذیل بوده‌اند: یا اینکه معتقد به وجوب بودند و یا اینکه معتقد به استحباب و درجه مشورتی مصلحتی را قائل بودند، بدون شک صورت اول (وجوب) نمی‌تواند بعنوان اعتقاد حضرت علی معرفی گردد، زیرا که ایشان به آن عمل نکردند. اگر بگوییم که قائل به وجوب بودند در اینصورت بر آن اعتراض وارد می‌شود که چرا شیء واجب الاجرا و واجب الدستور را ترک کردند.

اذا اعتقاد حضرت صلی الله علیه و آله دستور دوم (امر استحبابی) می‌باشد و بر ترک آن بنا بر مصلحت‌هایی هیچگونه گناه و اعتراضی مرتب نمی‌شود.

همانند این دستور، امر به آوردن قلم و دوات نیز امر مشورتی و استحبابی است لذا اگر حضرت عليه السلام به آن عمل نکند بر او هیچ اعتراضی وارد نمی‌شود «لأنه مستحب ويستطيع أن يترك المستحب لمصالح».

۳- حدیث تأبیر نیز دلیلی واضح و روشنی برای اثبات مدعی است زیرا که آنحضرت ﷺ طی سخنانی به اصحابش خطاب می‌کند «أنتم أعلم بأمور دنياکم مني!». «شما در امور دنیا از من داناترید». قضیه حدیث تأبیر از اینقرار است: آنحضرت روزی نزد اصحابش تشریف آوردند و آنها را در حالت تلقیح درختان خرما دیدند از آنها پرسیدند شما چکار می‌کنید؟ صحابه در پاسخ عرض کردند ما گرد افشانی و عمل تلقیح را انجام می‌دهیم.

آنحضرت ﷺ فرمودند: اگر خدا بخواهد به شما خرما بدهد بدون عمل تلقیح خرما می‌دهد، لذا نیازی به این عمل نیست. صحابه نیز این عمل را ترک کردند، از قضا درختان خرما در آن سال بی‌بار و ثمر شدند پس از مدتی آنحضرت نزد اصحاب تشریف آوردند؛ صحابه فرمودند: یا رسول الله شما گفتید این عمل را ترک کنید ما آنرا ترک کردیم ولی درختان ثمری ندادند. در اینجا بود که آنحضرت فرمودند: «آیا عمل تلقیح فایده هم دارد؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. آنحضرت دستور به عمل تلقیح دادند و فرمودند: «أنتم أعلم بأمور دنياکم مني» آری، آنحضرت در طی این کلام بیان می‌دارد که کلیه سخنان و کلام من وحی به شمار نمی‌رود بلکه در بعضی موارد من جمله مسائل دنیوی اقوال شما که بیشتر با مسائل دنیوی سر و کار دارید مقبول‌تراند؛ اذا در امور دنیوی شما به مسائل داناترید.

۱- صحیح مسلم باب الفضائل: ۱۴۱، کنز العمال: ۳۲۱۸۲، الشفا للقاضی عیاض: ۴۱۷/۲، الإسرار المرفوعة لعلی

اگر کلیه اقوال آنحضرت وحی تلقی شود چگونه می‌فرمایند: «أنتم أعلم بأمور دنیاکم منی» و آیا اقوال مردم از وحی مقبول‌تراند؟ و می‌توانند در مقابل وحی حجت قرار بگیرند؟! پس چگونه آنحضرت نظر صحابه را بر نظریه خود ترجیح دادند و نظر آنها را بعنوان حجت پذیرفتند؟! از مجموعه دلائل مذکوره چنین بر می‌آید که مراد از آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳-۴]. به فرموده شاه عبد العزیز محدث دهلوی / وحی متلو است نه غیر متلو.

اما در اینجا باقی می‌ماند اعتراض دیگری که می‌گویند پیامبر به حضرت ﷺ دستور دادند و ایشان سرپیچی کردند در اینمورد باید گفت: اولاً: از الفاظ وارده در حدیث چنین بر می‌آید که حضرت ﷺ بتنهایی مخاطب آنحضرت ﷺ نبوده‌اند بلکه اهل مجلس و اهل بیت نیز مخاطب بوده‌اند زیرا که در احادیث الفاظی همچون «ائتونی اکتب لکم کتاباً»! «و هلموا اکتب لکم کتاباً»! وارد است و الفاظ «ائتونی» و «هلموا» جمع مذکر مخاطب‌اند و بر بیش از سه نفر دلالت می‌کنند. لذا مخاطبین آنحضرت جمعی از اصحاب و اهل بیت بوده‌اند، بنابراین همان اعتراضی که بر حضرت ﷺ شده، بر اهل بیت نیز صادق می‌آید. در اینصورت آیا آنها را معذور می‌دانید و یا اینکه مخالف امر خدا و رسول می‌دانید؟ اگر آنها را مخالف نمی‌دانید پس چگونه به خود جرأت می‌دهید که حضرت ﷺ را به عنوان مخالف دستور خدا و رسولش معرفی کنید!!

و بالفرض اگر بنا به بعضی روایات حضرت ﷺ مخاطب باشد، در این صورت نیز به هیچ مشکلی بر نمی‌خوریم، زیرا که همین روایت در مسند امام احمد / نقل شده و در آنجا حضرت ﷺ می‌فرماید: پیامبر ﷺ به من دستور دادند تا قلم و دوات بیاورم،

۱- بخاری ۶۳۸/۲، البداية والنهاية ۲۴۷/۵.

۲- صحیح مسلم: ۴۲/۲، البداية والنهاية: ۲۴۷/۵.

ولی بنده بنا بر شفقت و ترحم به پیامبر آنرا ترک کردم. (به نقل از تکمله فتح الملهم ۱۳۸/۲، مسند احمد رقم الحدیث ۱۱۴۰۱)

لذا حضرت ﷺ نیز جزو مخاطبین پیامبر ﷺ بوده است. اگر بالفرض حضرت ﷺ کوتاهی کردند و مخالفت دستور رسول الله ﷺ را نمودند پس چرا حضرت ﷺ مخالفت ورزیدند و قلم و دوات نیاوردند؟ مگر قادر بر این کار نبود؟ اگر قادر بود با وجود قدرت جرا به آن عمل نکرد؟ آیا ترک دستور پیامبر، مخالفت با دستور خداوند نیست؟ اگر مخالفت با دستور خداوند است پس چرا حضرت ﷺ را مخالف دستور الهی معرفی نمی‌کنید؟! مگر غیر از این است که در آنجا توجیهاتی را بیان می‌کنید، لذا همان توجیهات، در حق حضرت ﷺ پذیرفته می‌شوند.

ثانیاً: اگر حضرت ﷺ مخاطب باشد، در اینصورت شیء مأمور بالکتابه که آنحضرت آنرا می‌خواستند بنویسند از دو حالت خالی نیست یا اینکه امری است واجب که نباید ترک شود و یا اینکه امری است مشورتی و استحبابی که نوشتن آن اولی است و ترک آن هیچگونه عتاب و سرزنشی را در بر نمی‌گیرد!! بدون شک صورت اول نمی‌تواند قرار بگیرد زیرا که اگر آن شیء ضروری و واجب الکتابه می‌شد، آنحضرت آنرا هیچوقت ترک نمی‌کردند؛ ولی در اینجا آنحضرت کتابت را ترک نمودند و در این صورت که بگوییم یکی از ضروریات و واجبات مهم دین باقیمانده و آنحضرت آنرا ننوشته، از این مسأله نقصان دین فهمیده می‌شود در حالیه خداوند چند روز جلوتر اعلام تکمیل دین را بیان داشته‌اند. لقله تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. و همچنین این گفته مخالف آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]. و مخالف با آیه: ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ [الحجر: ۹۴]. بنابراین از حالات و قرائن چنین بر می‌آید که آنحضرت شیء مأمور را جلوتر بیان کرده‌اند و هم اکنون می‌خواند آنرا تاکید کنند و اهمیته را بیشتر جلوه گر سازند. لذا در اینصورت کتاب آن شیء مستحب و غیر

ضروری خواهد بود و امری که برای آن بکار رود نیز مستحب است و کسی که به شی مستحب عمل نکند مورد عتاب و سرزنش قرار نمی‌گیرد، بدلیل آیه: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾

ثالثاً: این اجتهاد و رای حضرت عمر است و ایشان معتقد بودند که پیامبر بعد از ریشه کن ساختن منافقین، وفات می‌کنند و با این بیماری از دنیا نمی‌روند و بعد از این بیماری زنده‌اند و اگر بخواهند امر ضروری و مهمی را بنویسند، در حالت صحت و تندرستی آنرا بیان می‌کنند.

رابعاً: اگر منع حضرت رضی الله عنه مورد پسند حضرت پیامبر نمی‌بود حتماً آنرا رد می‌کرد و آنحضرت در بیان و ذکر حق از هیچ‌کس ترس و واهمه‌ای نداشتند.

خامساً: اگر حضرت رضی الله عنه قلم و دوات نیاوردند پس چرا حضرت علی، فاطمه و عباس E با او در این امر شریک شدند و قلم و دوات نیاوردند؟ آیا آنها نیز از کسی می‌ترسیدند؟! آیا حدیث قرطاس با مسئله خلافت و جانشینی بعد از پیامبر مرتبط است؟! سومین اعتراضی که بر حضرت رضی الله عنه نموده‌اند، اینست که می‌گویند: پیامبر O می‌خواستند مسئله ولایت و خلافت را مطرح کنند و حضرت عمر چون می‌دانستند پیامبر ولایت و جانشینی را برای حضرت علی مینویسند لهذا از آوردن قلم و دوات منع کرد و بدینوسیله از اظهار ولایت منع کرده و این تزییع حق مسلمین و پایمال کردن حقوق امت اسلامی و محمدی است!! و این ظلمی است بس بزرگ و نابخشودنی، زیرا که ایشان سبب گمراهی امت اسلامی را فراهم ساختند اگر پیامبر این مسئله را می‌نوشت هیچ وقتی درباره خلافت اختلاف نمی‌کردند و شورا تشکیل نمی‌دادند و ابوبکر را خلیفه آنحضرت معرفی نمی‌کردند؟! باید دانست که مسئله خلافت و ولایت یکی از مسائل اختلافی و ابجاثی است که در این باره کتابهای متعددی نوشته شده است (تفهیمات حضرت علی O، راز دلبران، باقیات صالحات، خلافت اسلامی و ...) ولی مختصراً در جواب اشکال باید گفت: اولاً: از کجا معلوم که آنحضرت می‌خواستند ولایت حضرت رضی الله عنه را بنویسند

و آیا بر این گفته قرائن و شواهدی وجود دارد؟! بنا به گفته خودتان که می‌گویید پیامبر در غدیر خم مسئله ولایت را بیان داشتند هم اکنون چه ضرورتی وجود داشت که در حالت مرضی، قلم و دوات طلب کنند و خود را به زحمت بیندازند؟! اگر مسئله‌ی ولایت در غدیر بیان شده بود این بیان ثانی برای چیست؟! و آیا این بیان مستحب است یا واجب؟ اگر مستحب است چگونه ترک مستحب سبب تزییع حق و پایمال کردن حقوق مسلمین می‌تواند قرار بگیرد؟!

و انگهی از کجا ثابت است که پیامبر خلافت را در حق علی می‌خواست بنویسد و بالفرض اگر می‌شد آیا پیامبر از ع می‌ترسید و از ترس، آنرا ترک می‌کرد و یا اینکه در سکوت آن عبادت بود که آنرا ترک کرد. اگر به خاطر عبادت بودنش سکوت کرد شما نیز سکوت کنید و برای آن دلیل نیاورید و اگر اولی باشد، این طعن فقط به حضرت ع نیست بلکه طعن به پیامبر و شجاعت و دعوت و رسالتش می‌شود.

اگر مقصود خلافت فرد غیر معین باشد در آن صورت ابوبکر برنده است چون صحابه او را تایید کردند و پیامبر نیز او را در حج خلیفه گرفت و در نماز و ایام مرض او جانشین بود، بنا بر این بعد از وفات نیز او خلیفه می‌شود.

ثانیاً: بنا به اعتراض مطرح شده که پیامبر می‌خواست خلافت را در حق حضرت علی ع بنویسد باید گفت که آیا حضرت ع به این قول اعتماد نموده است یا خیر؟ و آیا یکبار از این مسئله برای ولایت خویش استدلال کرده‌اند یا خیر؟ و اگر استدلال نموده‌اند لطفاً استدلال آنرا در یکی از کتب معتبر مذکور باشد را ذکر کنید؟! اگر واقعاً ولایت، حق ع بود چرا از حق خود دفاع نمود و سکوت اختیار کرد مگر غیرت و جرأت او از غیرت و جرأت فاطمه ع که ادعای میراث پیامبر نمود کمتر بود؟! پس چرا سکوت کردند؟!

ثالثاً: آنحضرت می‌خواستند ولایت و خلافت را در حق حضرت ابوبکر ص بنویسند نه در حق علی ع. زیرا که در این باره احادیث متعددی وارد شده و بیانگر

خلافت ابوبکر بعد از پیامبر است که در این مقاله مختصر فقط به بعضی از روایات اشاره می‌شود:

۱- قوله O : «أَثْبِتِي بِكَتِفِي أَوْ لَوْحٍ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا لَا يُخْتَلَفُ عَلَيْهِ. فَلَمَّا ذَهَبَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لِيَقُومَ قَالَ: أَبِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَنْ يُخْتَلَفَ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ!»^۱.

آنحضرت O فرمودند: «کتف یا لوح و تخته‌ای را برای من بیاورید تا اینکه در حق ابوبکر چیزی را بنویسم که بعد از آن مردم اختلاف نکنند؛ هنگامی که عبد الرحمن رضی الله عنهما رفتند تا قلم و کاغذ بیاورند آنحضرت فرمودند: ای ابوبکر خداوند مؤمنان ازاینکه مردم در باره خلافت شما اختلاف کنند ابا می‌ورزند».

۲- «قال ابن كثير: وهذا الذي كان يريد عليه السلام أن يكتبه قد جاء في الأحاديث الصحيحة التصريح بكشف المراد منه فإنه قال الإمام محمد: حدثنا مؤمل حدثنا نافع عن ابن عمر و حدثنا ابن أبي مليكة عن عائشة قالت: لما كان وجع رسول الله الذي قبض فيه قال: ادعوا لي أبا بكر وابنه لكي لا يطعم في أمر أبي بكر طامع ولا يتمناه متمن ثم قال: يا أباي الله ذلك والمؤمنون، مرتين»^۲.

علامه ابن کثیر / می‌فرمایند: «آنچه که آنحضرت اراده داشتند تا آنرا در مرض وفاتش بنویسند در احادیث صحیح به صراحت وارد شده است. امام احمد بن حنبل / در روایتی از حضرت عایشه می‌فرماید که ایشان فرمودند: ابوبکر و فرزندش را نزد من فرا خوانید تا فردا اشخاص طماع و مکاری خلافت را از آن خود ندانند پس دو بار فرمودند: خدا و مؤمنین انکار می‌کنند که بغیر از ابوبکر کسی دیگر خلیفه پیامبر گردد».

۳- عن مؤمل بن اسماعيل عن نافع عن ابن عمر ابن ابى مليكة عن عائشة قالت: «لما مرض رسول الله في مرضه الذي قبض فيه اغمى عليه فلما افاق قال: ادعى لي

۱- البداية والنهاية: ۲۴۸/۵.

۲- البداية والنهاية: ۲۴۸/۵.

أَبَابِكْرٍ فَلَا كِتَابَ لَهُ لَا يَطْمَعُ طَامِعٌ فِي أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ وَلَا يَتَمَتَّى مَتَمَّنٍ قَمٍ قَالَ يَا بِيَّ اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُؤْمِنُونَ ثَلَاثًا قَالَتْ: يَا بِيَّ اللَّهُ أَلَا أَنْ يَكُونَ أَبِي!»^۱.

«از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌فرمایند: وقتی پیامبر در مرض وفاتش بیهوش شدند و بعد از آن به هوش آمدند فرمودند: ابوبکر را نزد من بیاورید تا اینکه درباره خلافت او برایش چیزی بنویسم که بعد از آن هیچ طمّاعی در امر وی طمع و آرز نکند پس تا سه بار فرمودند: خدا و مؤمنین اختلاف در امر ابوبکر را ابا می‌ورزند. سپس حضرت عایشه می‌فرمایند: خواسته خداوند فقط به پدرم تعلق گرفت.»

رابعاً حضرت عليه السلام خود منکر ولایت و خلافت بعد از پیامبر است و در این باره روایات متعددی است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱- عن قيس بن عباد قال: قال لي علي: «أن رسول الله مرض ليالي وأياماً ينادي بالصلاة فيقول: مروا أبابكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله نظرت فإذا الصلاة عَلمَ الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله لديننا فبايعنا أبابكر»^۲.

«از قیس بن عباده روایت است که ایشان می‌فرمایند حضرت عليه السلام به من فرمودند: آنحضرت چند شبانه روزی که مریض بود و به نماز فراخوانده می‌شد می‌فرمود: به ابوبکر رضی الله عنه دستور فرمایید تا نماز را برپا دارد هنگامیکه رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد با خود اندیشیدم که نماز پرچم و قوام دین است و پیامبر، ابوبکر را در امر دینمان بر ما برگزیده‌اند سپس ما نیز راضی شدیم که ابوبکر رضی الله عنه در امور دنیا (خلافت) نیز برگزیده شود، لذا با او بیعت کردیم.»

۲- «قال عباس لعلي: اذهب بنا إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فَلَسَّأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عِلْمَنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عِلْمُنَاهُ فَأَوْصَى بِنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ

۱- تاریخ الإسلام: ۵۵۲/۱.

۲- تکملة فتح الملهم: ۱۳۸/۲.

سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْعَهَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»^۱.

«حضرت عباس رضی الله عنه به حضرت علی رضی الله عنه گفت: مرا نزد رسول الله ببر تا از او بپرسیم که امر خلافت در حق چه کسی است؟ اگر در بین ما باشد آنرا می دانیم و اگر در حق دیگران باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می کنیم که آنرا در حق ما وصیت کند. حضرت علی رضی الله عنه فرمود: اگر خلافت را از آنحضرت تقاضا کنیم ما را از آن باز می داد و بعد از آن مردم، آنرا به ما نمی دهند همانا سوگند به خدا که من خلافت را از آنحضرت صلی الله علیه و آله تقاضا نکنم.»

۳- «قال علي في نهج البلاغة خطبة ۳۶: رضينا عن الله قضائه وسلمنا لله أمره اتراني أكذب على رسول الله والله لانا أول من صدقه فلا أكون أول من كذب عليه فذا نظرت في أمرنا فإذا طاعني سبقت بيعتني وإذا الميثاق في عنقي لغيري».

«حضرت علی در طی خطبه در نهج البلاغه می فرمایند: ما تسلیم قضا و قدر الهی هستیم آیا شما تا کنون دیده اید که بر رسول الله صلی الله علیه و آله دروغ ببندم؟ قسم به خدا من اولین کسی هستم که او را تصدیق می کنم و اولین تکذیب کننده قرار نمی گیرم، پس از مقدار تأملی اندیشیدم در امر خلافت که طاعت من از بیعتم پیشی جسته است و میثاق و وفای به عهد خلافت بر من لازم شده است که از دیگران پیروی کنم.»

۴- «قال علي لو عهد إلينا رسول الله عهداً لجاد لنا عليه حتى نموت أو قال لنا قولاً لانفذناه على رغنما»^۲.

حضرت علی رضی الله عنه می فرمایند: اگر آنحضرت به ما در امر خلافت عهد و پیمانی می بست و آنرا به ما می بخشید بر آن امر تا مرگ می جنگیدیم و یا اینکه اگر به ما در این امر قولی می گفت البته آنرا جاری می کردیم.

۱- صحیح بخاری: ۹۲۷/۲، فتح الباری: ۱۱۷/۸.

۲- تکملة فتح الملهم: ۱۳۸/۲.

۵- «عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْجُمَلِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا عَهْدًا نَأْخُذُ بِهِ فِي إِمَارَةٍ وَلَكِنَّهُ شَيْءٌ رَأَيْنَاهُ مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِنَا ثُمَّ اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ»^۱.

«از حضرت علی (ع) روایت است که ایشان در جنگ جمل فرمودند: رسول الله در امر خلافت و امارت هیچگونه عهدی با ما نبسته‌اند ولی این چیزی است که ما آنرا در دلمان احساس کردیم، پس ابوبکر که رحمت خدا بر او باد خلیفه شد و دین را برپا داشت پس عمر که رحمت خدا بر او باد خلیفه شد، او نیز دین را برپا داشت تا اینکه آنرا به نقاط مختلف رساند.»

۶- «ومنها ما رواه أبو الحجاج قال: لما بويح أبوبكر و بايعه الناس قام ينادي ثلاثاً أيها الناس قد اقلتكم بيعتكم فقال علي والله لا نقيلك ولا نستقيلك قدمك رسول الله في الصلاة فما ذا يوخرك؟»^۲.

«ابو الحجاج روایت می‌کند: وقتی که با حضرت ابوبکر مردم بیعت کردند سه بار به مردم خطاب کردند اگر بیعت را درست نمی‌دانید می‌توانید بیعت خود را فسخ کنید. حضرت علی فرمودند: قسم به خدا بیعت را فسخ نمی‌کنیم و طلب فسخ را نداریم. رسول الله شما را در نماز مقدم کرده‌اند پس چیزی می‌تواند شما را عقب بیندازد.»

۷- «ومنها ما أخرجه الحاكم في المستدرک وصححه والبيهقي في الدلائل عن أبي وائل قال قيل لعلی الا تستخلف علينا؟ قال ما استخلف رسول الله فاستخلف ولكن أن يرد الله بالناس خيراً فسيجمعهم بعدى على خيرهم كما جمعهم بعد نبيهم على خيرهم»^۳.

۱- تکملة فتح الملهم: ۱۳۸/۲ کذا في مسند احمد.

۲- أنساب الاشراف: ۵۸۷/۱، رياض النضرة: ۲۲۹/۱.

۳- تحفة الاحوذى: ۲۳۰/۳، کذا في التكملة: ۱۳۸/۲.

«امام حاکم در مستدرک روایتی نقل می‌فرماید: رسول الله ﷺ خلیفه نگرفته‌اند که من خلیفه بگیرم ولی اگر خداوند بر مردم اراده خیری را داشته باشد آنها بعد از من بر بهترین مردم جمع می‌کند همانگونه که آنها را بعد از پیامبر بر بهترینشان جمع کرد».

۸- «عن عمر و علي قال لا لم يعهد النبي في الخلافة شيئاً!».

«حضرت عمر و علی می‌فرمایند: پیامبر در امر خلافت چیزی را بیان نداشتند».

خامساً: اگر پیامبر می‌خواست علی را خلیفه بگرداند چرا در رؤس الاشهاد اعلام نکرد و در جلسه خصوصی آن را می‌خواست اعلام کند.

آیا اعمال حضرت ﷺ حبط و برباد شده‌اند؟!

چهارمین اعتراضی که بر حضرت ﷺ شده است، این است که ایشان با منع از آوردن قلم و دوات سبب منازعه و جدال نزد پیامبر ﷺ شدند و کسی که نزد آنحضرت منازعه کند این توهین به پیامبر و محفل اوست و بنا به آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾ [الحجرات: ۲]. «ای اهل ایمان بالای صدای پیامبر صدا بلند نکنید و بر او فریاد مکشید مانند فریاد کشیدن بعضی از شما که این کار، اعمال نیکتان را محو می‌کند و شما نمی‌فهمید» کلیه اعمال او حبط و برباد می‌شود لهذا اعمال حضرت ﷺ (العیاذ بالله) حبط شده‌اند.

در پاسخ به این اعتراض باید گفت که:

اولاً: الفاظ آیه با این نوع استدلال مخالف‌اند زیرا که در آیه: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ فرموده و بیان داشته است که در مقابل حرف پیامبر ﷺ با آنحضرت منازعه نکنید و با او درگیر نشوید نه اینکه با خود درگیر نشوید، اگر مراد آیه آنگونه که

مشا می گوید می بود آیه به الفاظ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ نازل می شد.

ثانیاً: اگر جهر عند النبی سبب حبط اعمال می شود در اینصورت اعمال اکثر صحابه و کسانی که برای منازعه و خصومت های قومی نزد آنحضرت می آمدند باید حبط و برباد شود زیرا که برای بیان استدلال و توضیح قضایا در بسیاری صورتهای با همدیگر در مجلس آنحضرت منازعه می کردند ولی هیچ کس نگفته است که اعمال آنها حبط و برباد شده است لهذا در این مسئله نیز عمل حضرت ﷺ حبط عمل نمی شود.

ثالثاً: در اینصورت که بگوئیم عمل حضرت ﷺ حبط شده است تنها عمل وی حبط نمی شود بلکه دیگران و از جمله اهل بیت نیز برباد می شود زیرا که منازعه در بین دو گروه صورت گرفته است و عدهای موافق و عدهای مخالف بوده اند.

در اینصورت اهل بیت و از جمله حضرت علی ﷺ از دو حالت خالی نیست یا اینکه با حضرت ﷺ موافق بوده اند و یا آنکه با ایشان مخالف بوده اند.

در صورت اول که موافق باشد کلیه اعتراضاتی که بر حضرت ﷺ می شود بر حضرت علی ﷺ برمی گردد و اگر در صورت ثانی حضرت علی مخالف باشند در اینصورت نیز از دو حالت خالی نیست یا اینکه حضرت علی مخالفش را اعلام داشته باشند، این خود منازعه و اختلاف عند النبی می شود و سبب حبط اعمال می گردد و آیه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ

بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾ [الحجرات: ۲]. «ای اهل ایمان

بالای صدای پیامبر صدا بلند مکنید و بر او فریاد مکشید مانند فریاد کشیدن بعضی از شما که این کار، اعمال نیکتان را محو می کند و شما نمی فهمید». او را شامل می شود.

و در صورت ثانی اگر ایشان سکوت کنند و هیچگونه عکس العملی از خود نشان ندهند آیا ان عمل بر بی وفائی وی حمل نمی شود؟ و آیا سکوت او در این لحظه مایه

پایمال شدن حق نمی‌گردد؟ چرا در این مکان و زمانی که حق پایمال می‌شود حضرت ﷺ سکوت اختیار کنند؟ چرا از حق دفاع نکنند؟ و....

آیا نسبت تضييع حق مسلمين به حضرت ﷺ درست است!؟

پنجمین اعتراضی که به حضرت ﷺ شده است اینست که: حضرت ﷺ تضييع حق مسلمين نمودند و با نیاوردن و منع قلم و دوات، حقوق مسلمين را پایمال کردند و این بزرگترین خیانتی است که به جهان اسلام و مسلمين نمودند. (العیاذ بالله) با توجه به پاسخ اعتراضات گذشته، پاسخ این اعتراض خود به خود آشکار گشت، در حقیقت حضرت ﷺ حقی از حقوق مسلمين را پایمال نکرده، بلکه قصد اشفاق و ترحم بر پیامبر را داشته و خواستار راحتی ایشان بوده است.

در اینصورت اگر بگوئیم که حضرت ﷺ تضييع حق مسلمين نموده است، این اعتراض نه تنها به حضرت ﷺ بلکه به پیامبر ﷺ و اهل بیت نیز بر می‌گردد؛ اگر منع کتابت تضييع حق بشمار می‌ورد آیا عدم کتابت و ترک آن به سبب منع حضرت ﷺ تضييع حق به شمار نمی‌رود.

اگر حضرت ﷺ در این لحظه پیامبر را وادار به تضييع حق کرده بود در لحظات و ساعات دیگر که پیامبر و یارانش بودند و حضرت ﷺ در آن جلسه تشریف نداشتند، چرا در آن لحظه این حق را بیان نداشتند؟ آیا از حضرت ﷺ می‌ترسیدند؟ و آیا عدم بیان این حق مخالف با آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] نیست!؟

چگونه به خود اجازه می‌دهیم که بگوئیم پیامبر از دنیا رفتند و حقی از حقوق مسلمين را بیان نداشتند!! و این حق تا قیامت پایمال شد!!

آیا حضرت عمر به حجیت حدیث معتقد بودند یا خیر؟!

ششمین اعتراضی که بر حضرت رضی الله عنه شده است اینست که ایشان در مقابل دستور و سنت پیامبر «حسبنا کتاب الله» گفتند و تنها به کتاب الله اکتفا کردند و سنت را حجت قرار ندادند، در حالیکه اطاعت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خداوند است و همانگونه که پیروی از کتاب الله فرض و ضروری است پیروی از سنت نیز ضروری است و این قولشان مخالف آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «اطاعت خدا و رسول و فرمانداران را بکنید». و مخالف حدیث «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ»^۱! می باشد لذا حضرت رضی الله عنه العیاذ بالله عاصی و نافرمان‌اند.

در پاسخ این اعتراض باید گفت: اولاً حضرت عمر کلام حسبنا کتاب الله را بنا بر ذکاوت و درایتی که داشتند مطابق با آزمایش و امتحان آنحضرت صلی الله علیه و آله بیان داشته‌اند، زیرا که آن حضرت چند روز قبل، اکمال دین را بیان داشته بودند و آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. را بر یارانش قرائت کرده بود و هم اکنون می‌خواستند از آنها امتحان بعمل بیاورند که آیا اصحاب و یاران آنحضرت مفهوم اکمال دین را فهمیده‌اند و یا اینکه در انتظاراند تا برای آنها و برای تکمیل دین چیزی دیگر بیان شود لذا در این جلسه از آنها امتحان گرفتند و حضرت عمر با قول «حسبنا کتاب الله» اشاره کردند که دین تکمیل شده است اذا چیزی از ضروریات و واجبات دین باقی نمانده است. و همان اکمال دین ما را کفایت می‌کند و این عین رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله است. ثانیاً: حضرت عمر فرمود: «حسبنا کتاب الله» یعنی آنچه در کتاب الله بیان شده ما را کفایت می‌کند، مگر غیر از اینست که در کتاب الله

۱- [صحیح بخاری: ص ۷۷، صحیح مسلم: ص ۳۲، سنن نسائی: ۱۵۴/۳، فتح الباری: ۱۱/۱۳، مستدرک حاکم:

اهمیت قرآن و سنت هر دو بیان شده‌اند گویا با این قول اشاره دارند که قرآن رهنمای کامل و مکملی است همه جهات را بیان می‌دارد و سنت شرح و تفصیل آنست و در قرآن از ضروریات و لوازم دین چیزی باقی نمانده است.

ثالثاً: حضرت علیه السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوران خلافت راشد، سنت را مستدل و مورد اعتماد خود قرار داده است لذا نمی‌توانیم بگوییم که با قول «حسبنا کتاب الله» با سنت مخالفت ورزیده است.